

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

سپیل

۱۱ جنوری ۲۰۲۱

در کلمبیا چه می گذرد؟

"نگاهی به سرانجام مذاکرات "فارک" با دولت کلمبیا"

کلمبیا به رغم تبلیغات وسیع در رابطه با صلح دولت با "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" هر روز شاهد اعتراضات و تظاهرات گسترده کارگران، دهقانان، دانشجویان، زنان، بومیان و ... در شهر و روستا علیه سیاستهای اقتصادی- اجتماعی ضدکارگری رژیم وابسته به امپریالیسم حاکم می باشد. از آنجا که پروسه صلح بین فارک و دولت کلمبیا در گذر زمان نشان داده که هیچ دستاورد مثبتی برای بهبود شرایط زندگی توده ها در بر نداشته و حتی باعث شده که نیرو های سابق فارک یعنی هزاران زن و مرد بدون حتی حداقل امکانات بهداشتی، در پایگاه های سابق خود اما تحت کنترل نیروهای مسلح ارتش به واقع زندانی شده و شرایط زندگی خیلی سختی بر آنها تحمیل گردد. به خصوص که آنها، هم در معرض یورش دائم شبه نظامیان جنایتکار وابسته به سرمایه داران و دولت قرار دارند و هم باید با دست خالی با اپیدمی کرونا مبارزه کنند. آنها در شرایطی که با توجه به کمبود مواد غذایی مقوی، فقدان امکانات درمانی و حتی ماسک و صابون و آب آشامیدنی سالم و سیستم فاضلاب و ... که برای پیشگیری و درمان حیاتی هستند، شدیداً در معرض ابتلا به کرونا می باشند.

در شرایطی که به دلیل خیانت رهبران فارک و تن دادن به خلع سلاح و در واقع سیاست تسلیم، چشم انداز پیروزی پشت ابرهای خیانت و جنایت پنهان گشته، اما با این همه خبر می رسد که برخی از نیروهای سابق "فارک" اسلحه ها را زمین نگذاشته و در حال گشودن جبهه های جدیدی در نبرد با ارتش ضد خلقی و تلاش برای ایجاد مناطق آزاد شده جدیدی هستند. تجربه کلمبیا و آنچه که در پروسه صلح کذائی اتفاق افتاده ضروری می سازد تا نگاهی هر چند کوتاه به رویدادهای جاری در کلمبیا بیاندازیم.

یکی از روشهای افزودن بر تجربیات و اندوخته های مبارزاتی طبقه کارگر جهانی، بررسی پیروزیها و شکست های جنبشهای انقلابی در کشورهای مختلف است. بررسی تاریخچه مبارزات مسلحانه گروه "فارک" (۱) در کلمبیا (که در ابتدا یک گروه انقلابی مسلح بود اما بعدها به دلایل مختلف، استحاله یافته و طی پروسه صلح با دولت در سال ۲۰۱۷ تن به خلع سلاح داد و عملاً به کارگران و دهقانان انقلابی خیانت کرد) میتواند حاوی درسهای مبارزاتی و تئوریک متعددی برای طبقه کارگر آگاه جهان باشد. همچنین، آگاهی بر نقش مهم امپریالیسم امریکا و دخالتهای آن در سرنوشت

مردم منطقه و کلمبیا میتواند چهره دشمن اصلی طبقه کارگر و توده های مردم جهان و راه مبارزه واقعی با آن را در پرتو این تجربه به روشنی نشان دهد.

امپریالیسم امریکا در بیش از یک قرن گذشته با تهدید و توسل به حملات نظامی و کودتا، امیال و منافع طبقه حاکم بر امریکا را در کشورهای امریکای جنوبی برآورده کرده است. (۲) بالاترین سطح نابرابری های اقتصادی-اجتماعی در مقایسه با دیگر مناطق جهان و دیکتاتوریه های عریان و سرکوب نظامی علیه توده های مردم معترض نه تنها در کلمبیا، بلکه در شیلی، اکوادور، هندوراس و دیگر کشورهای امریکای جنوبی نتیجه این ستم و غارت امپریالیستی است.

در سال ۱۹۵۲ که چه گوارا سوار بر موتورسیکلت از میان کوه ها و دره های رشته کوه "آند" عبور میکرد، گفت کشور کلمبیا که روی کاغذ، قدیمی ترین کشور دموکراتیک در امریکای لاتین خوانده شده، در واقعیت دیکتاتورترین کشور در امریکای جنوبی است. چه گوارا در آن زمان توضیح داد که جو حاکم بر کلمبیا متشنج بوده، شورش در مناطق روستائی در حال گسترش و ارتش در سرکوب آنها ناتوان می باشد. او نوشت که ظاهرا انقلابی در کلمبیا در راه است. چه گوارا با این سخنان تاریخی خود، بر واقعیت های جاری بر این کشور انگشت گذاشت. آنچه که او پیش بینی کرد، در سال ۱۹۶۴ شروع شد.

هرچند که نمیتوان تاریخ مشخصی را به عنوان زمان تشکیل "فارک" نام برد، اما تشکیل "فارک" برمیگردد به نیمه اول دهه ۱۹۶۰ و بخصوص در اوایل سال ۱۹۶۴ که دولت کلمبیا با حمایت امپریالیسم امریکا برای نابودی یک گروه کوچک مارکسیست که برای آزادی و استقلال کلمبیا با رژیم حاکم مبارزه میکرد، درگیر تلاشهای ناموفق بسیاری شد. بسیاری از اعضای آن گروه مارکسیست که موفق به فرار از چنگال دشمن شدند، پس از مدتی اعضای اولیه یک گروه چریکی-کمونیستی به نام "فارک" شدند که نفوذ آن در طول دهه ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ در مناطق روستائی هر چه بیشتر افزایش یافت.

شرایط اقتصادی-سیاسی-اجتماعی و جغرافیائی کلمبیا (خصوصیاتی که ریشه در تاریخ استعمار اسپانیا از اوایل قرن شانزدهم دارد) به گسترش و دوام طولانی و بیش از ۵۰ ساله جنبش مسلحانه کمک کرد. یکی از این دلایل، استثمار شدید دهقانان در مناطق خان نشین دور از شهرها بود. رژیم حاکم بر کلمبیا که حتی قادر به انجام ناچیزترین اصلاحات ارضی نبود، به مناسبات استثماری در مناطق روستائی دوام میبخشید و دهقانان فقیر و بی پناه که از ستمهای بیشمار زمینداران جنایتکار به مناطق دورافتاده و خارج از دسترس نیروهای سرکوب دولتی و خان ها فرار میکردند، برای مبارزه با دشمنانشان به گروه های چریکی می پیوستند. در آن زمان بود که تشکیل منطقه ای آزاد شده به نام "مارکتالیا" به واقع ای تاریخی در مبارزات دهقانان تبدیل شد. (۳)

ارتش کلمبیا در ۲۷ ماه مه ۱۹۶۴ حملات وحشیانه ای را به "مارکتالیا" سازماندهی کرد. حدود یک ماه پس از آن حمله، چریک های "مارکتالیا" با رزمندگان مناطق آزاد شده دیگر ملاقات کردند و خود را در آنچه که اولین "کنفرانس" چریکها نامیده شد، سازماندهی و متحد کردند. در طی این کنفرانس که حدود ۳۵۰ چریک در آن شرکت داشتند، مبارزین، خود را به نام "جبهه جنوب" تغییر داده و متحد شدند. آنها اصلاحات ارضی و ایجاد شرایط بهتر برای روستائیان و دفاع از آنان در مقابل نیروهای سرکوب دولتی را در دستور کار خود قرار دادند. "جبهه جنوب" در دومین کنفرانس چریکی در ماه مه ۱۹۶۶ با برشمردن تغییرات استراتژیک در اهداف تشکیلاتشان، با نام جدید "فارک" اعلام موجودیت کرد. یکی از تغییراتی که در اهداف خود داده بودند، این بود که از آن پس به جای فقط دفاع از روستائیان در برابر حملات ارتش دولتی، حملات چریکی علیه دشمن را نیز سازماندهی کرده و به روستائیان نیز خدمات آموزشی، پزشکی و تعلیم نظامی و ... غیره ارائه خواهند داد.

اما چرا "فارک" که یکی از قدیمی ترین گروه انقلابی مسلح جهان بود، پس از ۵۲ سال مبارزه علیه رژیم حاکم بر کلمبیا و امپریالیستهای حامی آنها، نیروهای خود را در سال ۲۰۱۷ (طی پروسه مذاکرات صلح با دولت کلمبیا) خلع سلاح کرد؟

برای یافتن این پاسخ باید در ابتدا نگاهی بیاندازیم به پروسه خلع سلاح "فارک" که از جوانبی، یادآور خلع سلاح "ارتش خلق نیپال" است که حاصل رشد سیاستهای سازشکارانه و سرانجام خیانت و همکاری "پراچاندا" (رهبر ارتش خلق نیپال) با امپریالیسم امریکا بود. اولین مراسم رسمی خلع سلاح "فارک" در ۲۷ ژوئن ۲۰۱۷ با حضور "سانتوس" (رئیس جمهور کلمبیا)، نماینده ویژه دبیرکل سازمان ملل متحد، رئیس هیئت سازمان ملل در کلمبیا، ژان آرنو (Jean Arnault) و "رودریگو لوندو" (Rodrigo Londoño معروف به "تیموچنکو" Timochenko، رهبر "فارک") به شکل تسلیم تشریفاتی سلاح در اردوگاه "مستاس" (Mesetas) انجام شد. در آن مراسم، بازرسان سازمان ملل دریافت یک کانتینر پر از تفنگ را به عنوان یک عمل نمادین تأیید کردند. پس از آن، همه سلاحهای "فارک" جمع آوری و شمارش شد. "تیموچنکو" (با به نمایش گذاردن نخوت و تسلیم طلبی آشکار، فرمان پایان مبارزه انقلابی در بالاترین شکلش علیه دشمنان کارگران و زحمتکشان را اعلام کرد، آن هم در شرایطی که امپریالیسم خونخوار بیش از پیش به جان فرودستان جهان افتاده است)، او خطاب به چریکهای حاضر در اردوگاه فریاد زد: "خداحافظ اسلحه! خداحافظ جنگ!"

بعد از آن تشریفات نمایشی، چریک هائی که هنوز دستگیر نشده بودند، به اردوگاه های موقتی که به منظور خلع سلاح تأسیس شده بودند، منتقل شده و سلاح خود را تحویل دادند. در ابتدا آن دسته از پایگاه هائی که داوطلبانه ثبت نام کرده بودند، خلع سلاح شدند و سپس ارتش و پولیس برای بازبایی سلاح به مخفیگاه ها یورش بردند. طبق گزارش رسانه ها، سلاح های داوطلبانه جمع آوری شده (حدود ۷۱۳۲ اسلحه) به خارج از کلمبیا فرستاده شدند. تعدادی از آنها نوب شده و قرار است برای ساخت بناهای تاریخی مورد استفاده قرار گیرند. "سانتوس" در جولای ۲۰۱۷ آخرین فرمان عفو عمومی ادعائی اعضای "فارک" را که مجموعاً ۶۰۰۵ (شش هزار و پنج) نفر را پوشش می داد، امضاء کرد. این در حالی بود که بسیاری از آنان هنوز در زندان به سر می بردند. بیش از ۱۴۰۰ نفر از این زندانیان در اعتراض به عدم آزادی خود (برخلاف آنچه که در معاهده صلح و همچنین در قانون عفو عمومی به آنها وعده داده شده بود) دست به اعتصاب غذا زدند. در مواجهه با اعتصاب غذای این زندانیان، نمایندگان سازمان ملل متحد برای پنهان کردن نقش خود در این ماجرا، دولت کلمبیا را به زیرپا گذاشتن معاهده صلح و "آزاد نکردن اعضای زندانی فارک و عدم محافظت از جان چریک های خلع سلاح شده" متهم کردند. دولت کلمبیا نه تنها تعهداتی که در رابطه با حفظ جان اعضای خلع سلاح شده "فارک" تقبل کرده بود را انجام نداد، بلکه خود نیز باعث افزایش ناامنی و ترور ده ها نفر از آنها و فعالین اجتماعی (مانند رهبران بومیان) توسط شبه نظامیان مزدور شد. اعضای خلع سلاح شده "فارک" و خانواده هایشان که در پایگاه های سابق خود در شرایط بسیار ناگوار و بدون هیچ نوع امنیتی زندانی شده اند، دائماً در معرض خطر ترور توسط شبه نظامیان هستند. گروه های شبه نظامی با استفاده از خلأ ناشی از خلع سلاح "فارک"، بسیاری از مناطقی را که "فارک" قبلاً تحت کنترل داشت را تصرف کرده و به جنایات بیشماری علیه دهقانان بیگناه دست زده اند. هرچند که بعید نیست که نیروهائی در درون "فارک" به تسلیح و بازسازی انقلابی دو باره بپردازند، اما اگر هم چنین اتفاقی نیفتد و خلع سلاح "فارک" برای همیشه به نقش آن در جنگ داخلی ۵۲ ساله کلمبیا پایان دهد، هیچ دلیلی وجود ندارد که تصور کنیم توافقنامه صلح مزبور موجب پایان دادن به جنگ داخلی و کشتار کارگران و زحمتکشان کلمبیا توسط ارتش و شبه نظامیان (که از ابتدا عاملین اصلی ۵۲ سال جنگ داخلی و کشتار بی گناهان بودند) خواهد شد. ماهیت استثمارگر

و سرکوبگر امپریالیسم و مزدورانش هیچ گاه عوض نخواهد شد، حتی پس از تسلیم! این یکی از درسهای رویدادهای "صلح" در کلمبیاست.

"فارک" در چه شرایطی رشد کرد؟

از دهه ۱۹۷۰ به بعد، رشد آگاهی طبقاتی و سکولاریسم از یکطرف و تشدید دیکتاتوری و سرکوب آزادیهای سیاسی- اجتماعی توسط دیکتاتوری حاکم از طرف دیگر، منجر به تشدید جنبشهای اجتماعی شد. در چنین شرایطی بود که جنبش های اجتماعی و بر بستر آنها مبارزه مسلحانه انقلابی رشد کردند. "فارک" نیز که پس از تشکیل "جمهوری مارکتالیا" توانسته بود در چهار استان، صفوف خود در میان توده ها را گسترش داده و حمایت دهقانان را در اواسط دهه ۱۹۶۰ و اواخر دهه ۱۹۷۰ جذب کند، در دهه ۱۹۸۰ رشد هر چه بیشتری نمود تا جایی که حضورش در تقریباً یک پنجم نواحی کلمبیا مشاهده میشد. اما بیشترین رشد "فارک" در دهه ۱۹۹۰ بود، یکی از دلایل اصلی رشد "فارک" در دهه ۱۹۹۰ (یعنی حتی بعد از فروپاشی شوروی و اردوگاه باصطلاح سوسیالیستی) افزایش سیاستهای اقتصادی-اجتماعی ضدکارگری دولت وقت کلمبیا و افزایش سرکوب دهقانان و کارگران و توده های مردم بود.

در مقابله با رشد سریع فارک بود که "خولیو سزار توربای" رئیس جمهور کلمبیا (از سال ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۲) قانونی را به نام "قانون ضد شورش" به تصویب رساند که در پیگیری، بازداشت و شکنجه و اعدام چریکها و افراد مشکوک به همکاری با چریکها، آزادی زیادی به نیروهای دولتی میداد. این روش مقابله دولت با "فارک"، به حمایت بیشتر توده های مردم از "فارک" به عنوان ارتش خلق که با رژیم فاسد و تبهکار مبارزه میکرد، منجر شد.

دولت کلمبیا و امپریالیستها از شیوه های دیگری نیز برای تخریب "فارک" استفاده کردند. "فارک" در سالهای رشد و گسترش خود، مورد حملات سوء تبلیغاتی دشمنانش قرار گرفت. عمال دولتی و غیردولتی بورژوازی، از نیروهای راست گرفته تا شبه-چپ ها، از رسانه های دولتی گرفته تا وب سایتهای "خود مترقی خوانده" به انتشار شایعه دست داشتن "فارک" در تولید و قاچاق مواد مخدر پرداختند. دولت از "فارک" به عنوان یک کارتل مواد مخدر و از رهبران آن به عنوان قاچاقچی نام میبرد. هیچ جنبش اجتماعی-سیاسی در امریکای لاتین به اندازه "فارک" قربانی این رویه تبلیغات دروغین نشده است. شاید همین حملات گسترده بی پایه و اساس دشمن، خود نشانه فضیلت و محبوبیت "فارک" در میان زحمتکشان کلمبیا بود. دولت امریکا با به راه انداختن تبلیغات دروغین علیه "فارک"، تلاش کرد که مداخلات نظامی خود در کلمبیا را به اسم مبارزه با قاچاق مواد مخدر توجیه کند. در حالیکه همه می دانند که اولاً تولید مواد مخدر توسط کشاورزان فقیر و گرسنه ای که در شرایط تحمیل شده توسط امپریالیستها و دولت کلمبیا و در شرایط عدم وجود یک سیستم اقتصادی اجتماعی مردمی در وضعیتی قرار داده شده اند که برای جلوگیری از نابودی خود و خانواده هایشان چاره ای جز کشت مواد مخدر ندارند، صورت می گیرد (نظیر وضعیت تولید مواد مخدر در افغانستان) و ثانیاً قاچاق مواد مخدر نه توسط "فارک"، بلکه با سازماندهی و اطلاع و همکاری دولت و ارتش کلمبیا و امپریالیسم امریکا و توسط خود آنها و کارتل ها و گروه های مافیائی شبه نظامی وابسته به آنها و حتی سازمان سیا انجام می شد. واقعیت این است که جایگزین نمودن تولید "گوکو" با تولیدات زراعی دیگر در مناطق آزاد شده، در شرایطی که جوامع روستائی کلمبیا در اثر سیاست های مخرب دولت توسط زمینداران و توزیع کنندگان مواد مخدر مورد سوء استفاده قرار میگرفتند، به امکاناتی نیاز دارد که یک نیروی مسلح انقلابی باید در جهت آن حرکت کند. یکی از اهداف دراز مدت مبارزین انقلابی کلمبیا از بین بردن تولید و قاچاق مواد مخدر، از طریق نابود کردن رژیم حاکم و قطع تسلط امپریالیستها و کارتلهای بین المللی مواد مخدر در آن کشور است.

تولید مواد مخدر توسط کارتل‌های مافیائی از اواخر دهه ۱۹۷۰ در کلمبیا افزایش یافت. در دهه ۱۹۹۰ نیز رشد چشمگیری در تولید کوکائین (به دلیل کاهش آن در بولیوی و پرو) در کلمبیا اتفاق افتاد و کارتل‌های مواد مخدر که وابسته به طبقه حاکم بودند، توسعه یافتند. زمینداران بزرگ که اکنون به تولیدکنندگان کوکائین تبدیل شده بودند، گروه‌های شبه نظامی ایجاد کردند که از دهه ۱۹۸۰ تا دهه ۲۰۰۰ تا آنجا که توانستند برای نابودی "فارک" تلاش کردند. در این راستا، دولت امریکا در سال ۱۹۹۷، "فارک" را در لیست گروه‌های تروریستی قرار داد و در سال ۲۰۰۰ یکی دیگر از طرح‌های دخالت نظامی خود در آن کشور را تحت عنوان "طرح کلمبیا" آغاز کرد، که در چهارچوب آن حدود ۱۰ میلیارد دلار کمک مالی و نظامی برای مسلح کردن و آموزش نیروهای شبه نظامی برای جنگ علیه چریک‌های "فارک"، به دولت کلمبیا و گروه‌های شبه نظامی پرداخت شد. "طرح کلمبیا" که در زمان دولت کلینتون در سال ۱۹۹۸ تهیه و در زمان بوش اجرا شد، به بخشی از تلاش‌های "ضد تروریسم" امریکا پس از حمله ۱۱ سپتامبر تبدیل شد. این طرح سپس در چهارچوب طرح "ابتکاری منطقه آندین" (Andean Regional Initiative) با هدف حمایت نظامی از اکوادور، ونزوئلا، پرو، بولیوی، برزیل و پاناما گسترش یافت.

امریکا از طریق اجرای "طرح کلمبیا" مبارزه علیه "فارک" را (تحت پوشش فریبکارانه "مبارزه با مواد مخدر") شدت بخشید. ارتش و دیگر نیروهای مسلح دولت کلمبیا که بر اساس رهنمودهای اربابشان، امپریالیسم امریکا، دستگیری نیروهای انقلابی "فارک" را بی‌فایده میدانستند، فقط به شکار و کشتار انقلابیون میپرداختند. ویلیام براونفیلد (William Brownfield) سفیر امریکا در کلمبیا در سال ۲۰۰۹ "طرح کلمبیا" را "موفقیت‌آمیزترین" طرح‌های امریکا در طول سه دهه پیش از آن خواند. ادامه کمک‌های مستقیم ارتش امریکا به نیروهای شبه نظامی جنایتکار، منجر به تقویت بی‌سابقه شبه نظامیان (که به "گروه‌های مرگ" مشهور شده بودند) گشت. در آن دوره سازمان "سیا" با کمک دیگر دستگاه‌های جاسوسی امریکا یک برنامه ترور هدفمند را علیه "فارک" به پیش میبرد. آنها با استفاده از "بمب‌های هوشمند"ی که با جی.پی.اس هدایت میشدند، رهبران "فارک" (که در لیست تروریستی امریکا قرار داده شده بودند) را به قتل می‌رساندند. هزاران دهقان و کارگر بی‌گناه نیز در چهارچوب برنامه جنایتکارانه دیگری به نام "طرح مثبت کاذب" توسط نیروهای نظامی و شبه نظامی تحت حمایت امریکا به قتل رسیدند. "طرح مثبت کاذب" به این معنا است که گروه‌های شبه نظامی، وقتی که دستشان به چریک‌های "فارک" نمیرسید، افراد غیرنظامی را می‌ربودند، به آنها لباس چریکی میپوشاندند و به طور جمعی به عنوان اعضای "فارک" اعدامشان میکردند تا بتوانند انعام تعیین شده توسط وزارت دفاع امریکا در چهارچوب "طرح کلمبیا" را دریافت کنند.

نقش زمینداران و مسئولین دولتی در تولید و قاچاق مواد مخدر بطور طبیعی به رشد فساد در سیستم حکومتی کلمبیا منجر گردید و باعث مشروعیت زدائی از طبقه حاکم و سیستم سیاسی اش شد. بخصوص وقتی که در سال ۱۹۹۴ "سامپر" (Samper) رئیس جمهور وقت متهم به دریافت کمک‌های مالی از کارتل‌های مواد مخدر در جریان مبارزات انتخاباتی خود شد. و هر چه بیشتر روشن شد که نفوذ کارتل‌های مواد مخدر در سیستم حکومتی منجر به افزایش جنایات عمال رژیم علیه توده‌های مردم شده است، این امر بحران مشروعیت رژیم را عمیق‌تر کرد. همانطور که در حکومت‌های دیکتاتوری امری عادی است، جنایت و کشتار توسط عمال طبقه حاکم، مکانیزم اصلی حل منازعات سیاسی، اجتماعی، خصوصی و جمعی شد.

در اوایل دهه ۱۹۸۰ نفوذ و قدرت "فارک" بسیار گسترده شد. پاسخ طبقه حاکم کلمبیا به ارتقای "فارک"، در کنار مقابله و ترور و سرکوب، تلاش برای پاسیو کردن آن از طریق ادغام آن در سیاست رسمی کشور بود. (۴)

در ماه مه سال ۱۹۸۴ "معاهده صلح اوربیه" بین "فارک" و دولت منعقد شد. (۵) بر اساس این معاهده، آتش بس دو جانبه از ۱۹۸۴ تا ۱۹۸۷ ایجاد شد و به "فارک" و "حزب کمونیست کلمبیا" اجازه شرکت در سیاست رسمی کشور داده شد. آنها در سال ۱۹۸۵ یک حزب سیاسی رسمی را به نام اتحادیه میهنی (Union Patriótica-UP) ایجاد کردند که در انتخابات ۱۹۸۶ قادر به کسب ۳۵۰ کرسی شوراهای محلی، ۹ کرسی مجلس و ۶ کرسی سنا شد. اما بخشهای قدرتمندی در طبقه حاکم کلمبیا همیشه وجود داشته و دارند که مخالف معامله با "فارک" هستند و ترجیح میدهند که همه اعضای "فارک" را در جا نابود کنند. آنها در دهه ۱۹۸۰ نیروهای شبه نظامی جنایتکار را به جان هزاران نفر از طرفداران "فارک" در حزب قانونی "اتحادیه میهنی" انداختند. بیش از ۳۰۰۰ نفر از اعضای "اتحادیه میهنی" به دست ارتش کلمبیا و گروه های شبه نظامی تحت حمایت امریکا و کارتل های مواد مخدر قتل عام شدند. طبقه حاکم بر کلمبیا برخلاف وعده هایی که در معاهده صلح داده شده بود، از فعالیت سیاسی آزادانه اعضای "فارک" جلوگیری کرد. بر اساس معاهده صلح، نیروهای فارک مجاز بودند که در انتخابات کاندید شوند، اما اگر دادگاه حکم بازداشت آنها را صادر کند، مشارکت آنها در سیاست رسمی کشور متوقف میشود. "رودریگو ریورا" کمیسر صلح کلمبیا در این رابطه اعلام کرده است که "مشارکت سیاسی در توافقنامه صلح تضمین شده است، اما بی قید و شرط نیست." (Rodrigo Rivera)

خود این واقعیات عینی روشن کرد که مذاکره ای با این شرایط، نه تنها باعث تعمیق مبارزه طبقاتی نشده و به نفع توده های تحت ستم نیست بلکه بازی در بساطی ست که استثمارگران با هدف ضربه زدن هر چه بیشتر و اضمحلال و نابودی جنبش انقلابی به راه انداخته بودند. اینگونه فریب خوردن ها را نمیتوان به حساب ندانم کاری فرماندهان "فارک" گذاشت. خلع سلاح نیروهای "فارک" با آگاهی به این واقعیت که دولت و شبه نظامیان وابسته به امپریالیسم از هر فرصتی برای قتل عام انقلابیون خلع سلاح شده استفاده خواهند کرد، عملاً نتیجه ای جز همکاری (آگاهانه یا ناآگاهانه) رهبران سازشکار و فریب خورده "فارک" با دولت و امپریالیست ها نداشت.

در انتخابات ریاست جمهوری ۱۹۸۸ تا ۱۹۹۲ نیز حدود ۶ هزار نفر از اعضای "اتحادیه میهنی" به قتل رسیدند و بسیاری از اعضای باقی مانده این جنبش از کشور فرار کردند. ناگفته نماند که هر چند که بخشهایی از ارتش و دولت همیشه مخالف مذاکرات صلح بوده اند، اما قشرهای پرنفوذی در طبقه حاکم بر کلمبیا و سرمایه های خارجی نیز با اهدافی ارتجاعی و فریبکارانه، موافق صلح بودند، زیرا که آنها میدیدند که پایان درگیری های مسلحانه، راه را برای سرمایه گذاری در مناطقی باز می کند که قبلاً در دسترس بهره برداری های شرکت های نفتی، شرکت های بزرگ کشاورزی و معدنی نبودند.

در دهه ۱۹۹۰ تشدید هر چه بیشتر دیکتاتوری سیستم سرمایه داری وابسته به امپریالیسم، فساد شدید دولتی، افزایش فقر و بیکاری و بی خانمانی منجر به بی اعتباری هر چه بیشتر رژیم حاکم و عدم مشروعیت نهادهای دولتی و ابزارهای میانجیگری سیاسی در جامعه شد. همزمان، تداوم و تشدید دیکتاتوری طبقه حاکم جنایتکار موجب شد که نفوذ "فارک" از روستا به مناطق کارگری و حاشیه های شهرها هم کشیده شود. در نتیجه، دولت برای ایجاد شرایط مناسب برای مذاکرات صلح جدید، در سال ۱۹۹۱ به اصلاحاتی در قانون اساسی دست زد. در قانون اساسی جدید، کثرت قومی، مذهبی، فرهنگی و منطقه ای کشور در روی کاغذ به رسمیت شناخته شد. اما در فقدان مکانیسمهای سیاسی-اجتماعی واقعا دموکراتیک، بسیاری از آن اصلاحات از طریق قوانین بعدی و واقعیت سلطه وحشیانه دیکتاتوری، نقض و یا محدود شدند و به موازات این روند، سیاست استفاده طبقه حاکم از ابزار مرگبار نیروهای شبه نظامی جنایتکار علیه

نیروهای مردمی گسترش یافت و "وارلوارو ثوریه" نیز که در سال ۲۰۰۲ رئیس جمهور شد، اجرای "طرح کلمبیا" را که شامل قتل عام نیروهای "فارک" و ممنوع کردن فعالیت "اتحادیه میهنی" میشد، ادامه داد.

سرانجام در آگوست ۲۰۱۶ معاهده صلح جدیدی میان دولت کلمبیا و "فارک" در هاوانا امضا شد که بر روی کاغذ، شامل عفو عمومی و تضمین امنیت جانی و مالی نیروهای "فارک" و اختصاص حداقل ۱۰ کُرسی در مجلس قانونگذاری برای آنها در ازای تحویل سلاح هایشان به پایگاه های سازمان ملل در کلمبیا بود. قرارداد صلح مزبور همچنین شامل تضمین سرمایه گذاری دولتی در زمینه های آموزش و پرورش، بهداشت و زیرساخت ها در مناطق روستائی آسیب دیده در جنگ داخلی، جبران خسارت برای قربانیان، کمک هزینه و همچنین ایجاد مناطق امن برای چریک های خلع سلاح شده، و کمک هزینه های دولتی به کشاورزان برای جایگزین کردن محصولات مخدر با محصولات کشاورزی غذائی بود. این معاهده در یک فرآیند عمومی در روز یکشنبه دوم اکتبر ۲۰۱۶ به رای مردم سپرده شد. تعداد شرکت کنندگان در فرآیند ۱۳ میلیون نفر (۳۷ درصد واجدین شرایط) بود که ۵۰.۲ درصد رای منفی و ۴۹.۸ درصد رای مثبت دادند. معمولاً در انتخابات ریاست جمهوری در کلمبیا حدود ۴۰ تا ۵۰ درصد شرکت میکنند. عامل اصلی تحریم فرآیند توسط اکثریت جامعه، این بود که بخش عمده ای از توده های مردم کلمبیا معتقدند که توافقنامه صلحی که توسط دولت منفور (Juan Manuel Santos) "سانتوس" و رهبران بی اعتبار شده "فارک" با کمک دولت های امریکا، کوبا و ونزوئلا تهیه شده، توانائی حل بحران های عمیق اقتصادی-اجتماعی گریبانگیر کارگران و زحمتکشان کلمبیا را نخواهد داشت. درخواست های دولت و حامیان آن در امریکا و اروپا برای "صلح"، ربطی به صلح نداشته و فقط برای پنهان کردن هدف واقعی همه پرسی بود. سرمایه داری بخصوص در کلمبیا با بحران های شدیدی روبرو بود. نرخ سود سرمایه گذاری های خارجی در کلمبیا از ۱۲ درصد در سال های ۲۰۱۰ تا ۲۰۱۴ به ۴ درصد در سال ۲۰۱۵ کاهش یافته بود، به ویژه به دلیل کاهش قیمت کالاها، کل سرمایه گذاری های مستقیم خارجی ۲۶ درصد کاهش یافته بودند. تورم منجر به کاهش حقوق، واقعی شده بود، بیکاری افزایش یافته و بدهی های عمومی به ۴۵٪ از تولید ناخالص ملی رسیده بود.

یکی از بزرگترین عوامل تشدید بحران های اقتصادی-سیاسی گریبانگیر نظام در کلمبیا وابستگی به امپریالیسم و مبارزات انقلابی توده ها و وجود جنبش مسلحانه در این کشور بود. در چنان شرایطی، قرارداد صلح پوششی سیاسی برای پنهان کردن سیاست های ریاضت اقتصادی، نظامی گری و وخیم تر شدن بحران اجتماعی (نشانه های ضعف سیاسی و اقتصادی) بود. دولت طبق قانون اساسی ملزم به برگزاری همه پرسی نبود، اما تصور میکرد که رای "مثبت"، مشروعیت سیاسی لازم برای انجام برنامه های نظامیگری و رفرم های اقتصادی-اجتماعی ضدکارگری شدیدتر را فراهم می کند. اما تحریم انتخابات و رای منفی اکثریت رای دهندگان، هر دو نشان دادند که دیکتاتوری حاکم و رهبران استحاله یافته و فریب خورده "فارک" با جامعه ای آگاه طرف هستند و استفاده از معاهده صلح برای مشروعیت بخشیدن به یورش طبقه حاکم علیه حقوق اقتصادی اجتماعی کارگران و زحمتکشان، کارائی ندارد.

دولت به رای منفی مردم توجهی نکرد، و "سانتوز" اعلام کرد که علیرغم مخالفت اکثریت رای دهندگان، مذاکرات صلح را ادامه خواهد داد. عکس العمل رسانه های امپریالیستی به رای منفی همه پرسی، نشان داد که هدف اصلی مذاکرات "صلح" چه بوده است. به عنوان مثال "فایننشال تایمز" در آن زمان در رابطه با نتیجه فرآیند و نگرانی خود به عنوان نماینده امپریالیستها نوشت که "این شکست سیاسی میتواند شانس تصویب اصلاحات مالیاتی و کاهش هزینه های عمومی توسط دولت را کاهش دهد" یعنی رای منفی به قرارداد صلح منجر به بدتر شدن شرایط برای سرمایه گذاری امپریالیستها در کلمبیا خواهد شد. (۶)

اهدای جایزه صلح نوبل در روز ۷ اکتبر ۲۰۱۶ به رئیس جمهور کلمبیا "خوان مانوئل سانتوس" (Juan Manuel Santos) به دلیل نقش او در مذاکرات صلح نیز نشان دهنده اهداف امپریالیستها در حمایت از مذاکرات (در واقع برای به شکست کشاندن توده ها) بود، و این کار مسلماً با توجه به منافع مشخص سیاسی و اقتصادی امپریالیستها و طبقه حاکم بر کلمبیا انجام شد. خبر این جایزه زمانی منتشر شد که پنج روز از رای منفی به قرارداد مزبور در همه پرسی میگذشت. تصویب قرارداد صلح فقط به نفع بورژوازی کلمبیا و اربابان امپریالیست آن انجام شد. اجرای این "صلح" از یک طرف شرایط سیاسی-اجتماعی کلمبیا را برای ورود هر چه گسترده تر سرمایه های خارجی آماده میکرد، از طرف دیگر یکی از مهمترین جنبشهای مسلحانه دنیا را به یک حزب بورژوائی جدید تبدیل میکرد که وظیفه اش مهار و انحراف مبارزات طبقه کارگر کلمبیا و عدم تلاش برای انقلاب و گسستن زنجیرهای بردگی این طبقه و توده های محروم بود.

ناگفته نماند که اعطای جایزه نوبل به تروریست ها و جنایتکاران جنگی مانند "سانتوس"، "باراک اوباما"، "هنری کیسینجر" و "مناخم بگین" اهداف ضدانسانی و ماهیت مشکوک و غیرقابل اعتماد این جایزه و مسئولین آن را نشان میدهد. (۷)

نتایج "صلح" با ضد انقلاب!

تمامی این تاریخچه کوتاه نشان می دهد که اساساً دولت دیکتاتوری کلمبیا قادر به اجرای صلح واقعی نخواهد بود، زیرا که تعهد واقعی آن نه به مردم رنجیده کلمبیا، بلکه به طبقه حاکم بر کلمبیا و امپریالیسم امریکا و منافع آن در کلمبیا است. اعطای جایزه صلح نوبل به "سانتوس" نیز به دلیل پایبند بودن او به این تعهد در جهت حفظ منافع طبقه حاکم و اربابان امپریالیستش و سرکوب مبارزات انقلابی مردم کلمبیا بود.

اعطا کنندگان جایزه صلح به "سانتوس" کاملاً آگاه هستند که او در زمان وزارت دفاع و دیگر مقام های دولتی اش، گروه های شبه نظامی جنایتکار را حمایت کرد و نقش جنایتبار آنان را ارتقاء داد. او مستقیماً مسؤول نقض مداوم حقوق بشر و حقوق بین الملل، بمباران روستاها و محلات فقیرنشین، ترور و قتل عام مبارزین انقلابی و ناپدید شدن صدها نفر از آنان بوده است. اعطا کنندگان جایزه صلح نوبل همچنین به خوبی آگاهند که "سانتوس" (و دیگر عمال رژیم کلمبیا) که در جنایات جنگی ارتش امریکا و ناتو و ... در عراق و سوریه و ... نیز شریک بوده، یک جنایتکار جنگی بیش نیست. مدافعین و مبارزین واقعی برای صلح، کارگران و دهقانان و دیگر زحمتکشان آگاه و انقلابی هستند که برای سرنگونی رژیم حاکم مبارزه کرده و میکنند.

واقعیت این است که هدف دولت کلمبیا از مذاکرات صلح، همیشه زمینه سازی برای یورش وسیعتر علیه منافع طبقه کارگر کلمبیا توسط سرمایه های مالی بین المللی بوده است. شرکت های بزرگ بین المللی در آرزوی سرمایه گذاری در مناطقی بودند که تحت کنترل "فارک" بود و دارای بهترین منابع کشاورزی و معادن بودند. اما مهمتر از همه، سرمایه های مالی بین المللی امیدوار بودند که "صلح" راه را برای کاهش هزینه های دولت (یعنی قطع خدمات عمومی در زمینه آموزش و پرورش، پزشکی، بازنشستگی و ...) و تحمیل برنامه اصلاح مالیاتی با هدف کاهش بدهکاری، و در نتیجه رفع موانع در برابر سرعت و ابعاد هجوم سرمایه های امپریالیستی به این کشور را باز کند. در این پروسه، وقیحانه ترین نقش به رهبران استحال شده "فارک" داده شد. ایوان مارکز (Ivan Marquez) از اعضای ارشد تیم "فارک" در مذاکرات صلح، در ۲۴ آگوست ۲۰۱۶ پس از اعلام خبر معامله، آن را "زیباترین جنگ" ای که جنبش

چریکی در آن شرکت کرده، خواند و خطاب به مطبوعات گفت: "امروز ما قدرت ایجاد تحول را، که در بیش از نیم قرن شورش کسب کرده ایم، برای مردم کلمبیا به ارمغان می آوریم."

اما واقعیت این است که آنچه رهبران فریب خورده "فارک" برای مردم کلمبیا به ارمغان آوردند، نه قدرت "ایجاد تحول" دموکراتیک، بلکه امضای قراردادی بود که زمینه را برای کشتار رسمی و غیر رسمی و بدون مقاومت مبارزین، گسترش ریاضت اقتصادی مجدد دولت علیه کارگران و زحمتکشان، ایجاد فرصت سرمایه گذاری "با ثبات تر" برای وال استریت و شرکت های امریکائی، و مصونیت حقوقی برای عمال جنایتکار دولتی که در کشتار مردم مبارز نقش مستقیم و غیرمستقیم داشته اند، در ازای شرکت "فارک" در بازیهای سیاسی سرمایه داری فراهم کرد و تغییر ماهیت و چرخش خود به راست را نشان داد. رهبران "فارک" خوشحال از یافتن فرصت برای گشودن راههای قانونی رسیدن به قدرت و امتیازهای اقتصادی-سیاسی با کمک امپریالیسم امریکا و دولت کلمبیا، تن به "صلح"ی هژمونیک-امپریالیستی و ضدانقلابی دادند که درواقع به معنی کیش و مات کردن جنبش انقلابی کارگران و دهقانان کلمبیا بود.

رهبران سازشکار و فریب خورده "فارک" مسیر برخی از گروه های مسلح انقلابی سابق در کشورهایی مانند السالوادور و نیکاراگوئه را دنبال کردند، همانطور که "جبهه آزادیبخش ملی" (Farabundo Marti (FMLN و رهبران "ساندینیست ها" سلاح خود را برای کسب مقامهای سیاسی سودآور، به زمین گذاشتند و سران آنها به روسای دولتهائی تبدیل شدند که اکنون نظارت بر قطع خدمات اجتماعی، کاهش دستمزدها و وخیم تر کردن شرایط زندگی فرودستان در کشورشان را بر عهده گرفته اند. (۸)

حمایت امریکا از قرارداد صلح دروغین در کلمبیا، ماهیت سیاست امریکا در امریکای لاتین که تلاش جهت تسهیل غارت منابع و تشدید استثمار نیروی کار ارزان می باشد را نشان می دهد. امریکا هدف اصلی اش تشدید مداخله نظامی در منطقه به عنوان ابزاری جهت تسهیل سرکوب اعتراضات و مبارزات مردمی، برای کنترل بازارها و منابع مواد اولیه استراتژیک، به ویژه نفت و نقش هژمونیک داشتن در منطقه است.

پس از مورد قبول واقع نشدن "پیمان صلح" اولیه در همه پرسی عمومی، در پنجشنبه ۲۴ نوامبر ۲۰۱۶ قرارداد صلح جدیدی در "بوگوتا" (پایتخت کلمبیا) بسته شد. دست راستی ترین گروه های افراطی کلمبیا به سرکردگی رئیس جمهور سابق "الورو ئوریه" (Álvaro Uribe) سازمانیافته ترین کمپین علیه پیمان صلح را پیش بردند. دلیل مخالفت "ئوریه" که در طول چندین دهه زندگی سیاسی خود از منافع طبقه سرمایه دار و اشراف زمیندار دفاع کرده، این است که همیشه ترجیح داده که مبارزین "فارک" را نابود و یا حداقل زندانی کند، نه اینکه با آنها مذاکره کند. اما هر دو جناح سیاسی طبقه حاکم بر کلمبیا، موافقین و مخالفین "صلح" در رابطه با سیاست ریاضت اقتصادی و کاهش خدمات اجتماعی برای طبقات فقیر و کاهش تعرفه ها و مالیات برای سرمایه داران که منابع و نیروی کار ارزان کشور را بی مهابا به یغما می برند، توافق دارند. آنها همچنین در این رابطه متفق القول هستند که اگر ادغام "فارک" در سیاست رسمی اتفاق بیفتد، دولت همچنان قادر خواهد بود که برنامه های خود برای نظامی کردن کشور و منطقه سابق فارک و ادامه یورش به منافع اقتصادی اجتماعی و حقوق دموکراتیک فرودستان را پیش ببرد و "فارک" استحاله شده در سیاست رسمی کشور، مانعی سر راه استثمار کارگران و زحمتکشان و ادامه جنایات رژیم نخواهد بود.

"سانتوس" با آگاهی بر این امر که پیمان صلح دوم نیز به احتمال قوی در همه پرسی مجدد رأی مثبت نخواهد آورد، پیمان جدید را برای تصویب به مجلس سپرد. چند روز پس از تصویب آن، چندین نفر از نیروهای "فارک" توسط شبه

نظامیان دست راستی به قتل رسیدند، به طوری که "اومبرتو د.لا.کال" (Humberto De la Calle) سردهسته هیئت دولت در مذاکرات صلح اعتراف کرد که تضمین آتش بس دشوار است.

علیرغم عدم توانایی دولت در اجرای پیمان نامه صلح، بخصوص با توجه به اینکه زمان تصویب توافقنامه صلح نزدیک به انتخابات سال ۲۰۱۸ بود، کاملاً مشخص بود که احزاب حاکم عمدتاً به دنبال ایجاد یک پوشش سیاسی برای اقدامات غیردمکراتیک و ضدکارگری دولت در مقابله با بحران و رکود اقتصادی به نفع خود بودند. در واقعیت دولتهای گوناگون کلمبیا همیشه از مذاکرات صلح به عنوان پوششی برای فریب مخالفین و لاپوشانی سیاستهای ضدمردمی خود به نفع طبقه حاکم استفاده کرده اند. به عنوان مثال، یک روز قبل از مراسم تصویب توافقنامه صلح، وزارت اقتصاد اولین مرحله از طرح افزایش مالیات مستقیم (از ۱۶ درصد به ۱۸ درصد) که پیشنهاد "صندوق بین الملل پول" و آژانس های اعتباری وال استریت بود را، برای تصویب به مجلس ارائه داد. این اقدامات که هدف از انجامشان، مقابله با بحران اقتصادی و کسری بودجه دولت بود، منجر به کاهش هر چه بیشتر رشد اقتصادی (کاهش تولید و افزایش فقر) شدند.

پیش از آن، در دهه ۱۹۹۰ و ۲۰۰۰، دخایر نفت کلمبیا به شدت چپاول شده بودند، که افزایش نرخ رشد اقتصادی را در پیش داشت. اما افزایش وابستگی به صادرات نفت منجر به کاهش بخش های دیگر تولید شد. در سال ۲۰۱۵، کاهش قیمت نفت و سایر کالاها منجر به کاهش ۳۵ درصدی درآمد حاصل از صادرات شد. بهره برداری بی رویه از نفت و امضای قرارداد "تجارت آزاد" با امریکا، اروپا و دیگر کشورها نیز منجر به تشدید روند نابودی صنایع کشاورزی و تولیدات صنعتی شد. مذاکرات صلح در آن زمان نیز یکی از ترفندهای دولت در تلاش برای پاسخگویی به این بحرانهای مالی-اقتصادی بود. بحران اقتصادی کنونی در کلمبیا و رشد شدید قدرت نیروهای دست راستی افراطی، حاصل سیاستهای طبقه حاکم بر این کشور و اربابهای امپریالیست آنهاست که طی سالهای متوالی دسترنج کارگران و زحمتکشان و منابع طبیعی این کشور را غارت کردند، و به ارتش و گروه های شبه نظامی، آزادی انجام هر نوع قساوت و جنایت علیه مردم در سراسر کشور را دادند.

یکی از مهمترین نکات قابل توجه در توافق نامه دوم که به تصویب رسید، این است که در آن به عناصر نظامی و تجاری که درگیر جنگ داخلی بودند، مصونیت داده و آنها را از مجازات معاف کرده است. اما به اعضای "فارک" فقط این گزینه را داده است که با جبران خسارت قربانیان، از مجازات معاف شوند. از نظر مشارکت سیاسی نیز، در قرارداد جدید برای رهبران فارک و حتی افرادی که متهم به جنایات جنگی هستند، بودجه هایی برای ایجاد حزب و امکانات نامزدی در پست های دولتی در نظر گرفته شده است. اما ۱۰ کُرسی مجلس که در قرارداد صلح اولیه به رهبران "فارک" اعطا شده بود، در قرارداد دوم حذف شدند. در قرارداد صلح دوم، یک مهلت ۶ ماهه برای پروسه خلع سلاح تعیین شد. در رابطه با اعطای زمین به دهقانان، در این توافقنامه حق تصمیم گیری به "دولت فعلی" و "قانون اساسی" داده شده، که مسلماً از مالکیت خصوصی زمینداران بزرگ محافظت می کنند. در میان تغییرات بزرگتری که در قرارداد اصلاح شده وجود داشت، شرح مفصل روند تخصیص دارائی های اعضای "فارک" برای جبران خسارات عمال رژیم در جنگ، و شرح مفصلی از پایگاه های سابق "فارک" است که اکنون تحت نظر ارتش بوده و زندانهای ویژه برای آن دسته از اعضای "فارک" خواهند بود که مجرمین جنگی شناخته شوند.

تعدادی از اعضای "فارک" که قرارداد صلح مزبور را قبول نداشتند، در نوامبر ۲۰۱۷ مجدداً مبارزه مسلحانه را از سر گرفتند. "ایوان مارکز" فرمانده سابق "فارک" نیز در آگوست ۲۰۱۹ از قرارداد صلح ۲۰۱۶ سرپیچی کرد و طرفداران خود را به ادامه مبارزه مسلحانه فرا خواند. اما بعید به نظر میرسد که او و دیگر افرادی که در مذاکرات

شرکت داشتند، بتوانند اعتماد رزمندگان انقلابی را مجدداً کسب کنند. اما دور نیست، دیر نیست که "ارتش رهاییبخش کلمبیا"ی جدیدی توسط نیروهای واقعاً کمونیست و انقلابی طبقه کارگر و متحدینش تشکیل شود. نیروهائی که بر این واقعیت آگاه هستند که "صلح" با طبقه سرمایه دار وابسته و اربابان امپریالیست اش امکانپذیر نیست و مبارزه تا نابودی آنها باید ادامه پیدا کند. تجربه نشان داد چنین مذاکراتی آنها را با دیکتاتور هائی که نزدیکترین متحدان امپریالیسم امریکا در امریکای لاتین می باشند؛ نه تنها منجر به صلح و کاهش نابرابریهای شدید اقتصادی-اجتماعی، سرکوب دولتی، فقدان دموکراسی و مقابله با فساد گسترده دولتی نخواهد شد، بلکه منجر به تسهیل غارت هر چه بیشتر توده های ستمدیده توسط سرمایه داران داخلی و خارجی شده است. طبقه کارگر و دهقانان و بومیان و ... و توده های مردم آگاه کلمبیا با "صلح هژمونیک طبقه سرمایه دار و امپریالیسم" که به معنی ادامه ستم های طبقاتی-اجتماعی-سیاسی است، مخالفند، چرا که در تجربه زندگی خود مانند تمامی کارگران آگاه و زحمتکشان و محرومان جهان می دانند که در واقعیت، هیچ گاه بین "گرگ و میش" صلح پایدار و دموکراتیک مبتنی بر احترام و رعایت حقوق طرفین برقرار نخواهد شد. آنها برای ایجاد تغییرات دموکراتیکی مبارزه میکنند که بر بی عدالتی ها و محرومیت های اجتماعی طبقات فرودست غلبه کنند و این مطالبه به طور گریز ناپذیر به قطع قطعی سلطه امپریالیسم و نابودی سرمایه داری وابسته حاکم بر کلمبیا گره خورده است.

آذر [قوس] ۱۳۹۹

زیر نویس ها:

(۱) "فارک" مخفف "نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا" در زبان اسپانیائی است

Las Fuerzas Armadas Revolucionarias de Colombia

سران "فارک" طی پروسه صلح، ماهیت و نام این تشکیلات را تغییر داده اند اما مخفف اسپانیائی آن (یعنی "فارک") را حفظ کرده اند. این تشکیلات که اکنون یک حزب سیاسی غیرنظامی است، توسط یک شورای سیاسی هدایت می شود که اکثر اعضای آن از رهبران سابق "فارک" هستند. نیروهای سابق "فارک" که زندگی مبارزاتی را با تن دادن به خلع سلاح از دست دادند، اکنون نه تنها قادر به ایجاد یک زندگی غیرنظامی با حداقل امکانات هم نیستند، بلکه کلاً زنده ماندن برایشان دشوار شده است، زیرا که دائماً در معرض ترور توسط شبه نظامیان هستند.

(۲) اولین تلاش های ضدانقلابی دولت امریکا در کلمبیا در قانونی به نام "طرح لازو" تجسم یافت. طرح "لازو" قانونی برای اجرای اقدامات شبه نظامی، خرابکاری و تروریستی علیه کمونیستها بود. گزارشی در رابطه با "طرح لازو" را در این لینک میتوانید بخوانید:

https://arsof-history.org/articles/pdf/v2n4_plan_lazo.pdf

(۳) Marquetalia "جمهوری مارکتالیا" اصطلاحی غیررسمی است و به یکی از مناطق روستائی آزاد شده گفته میشود که از سال ۱۹۴۸ تا ۱۹۵۸ تحت تسلط دهقانان مسلح انقلابی بود. اینگونه مناطق آزاد شده برخا "جمهوری های مستقل" و خودگردان نامیده شده اند.

(۴) گروه چریکی دیگری به نام "ام. ۱۹" (مخفف "جنبش نوزدهم آوریل") در پایان دهه ۱۹۸۰ در قبال خلع سلاح خود، مقداری وام دولتی برای ایجاد کسب و کار برای اعضای خود از دولت دریافت کرد. رهبران این گروه وارد سیستم سیاسی حاکم شدند و یکی از آنها "گوستاوو پترو" Gustavo Petro, نیز مدتی شهردار بوگوتا بود.

Uribe Accords (۵)

<https://www.ft.com/content/d4f81096-891f-11e6-8aa5-f79f5696c731> (۶)

<https://www.ft.com/content/f543fb1a-8980-11e6-8aa5-f79f5696c731>

<https://www.ft.com/content/dca2cb16-3d9c-11e6-8716-a4a71e8140b0>

(۷) در میان نامزدهای دریافت جایزه نوبل در سال ۲۰۱۶ یک ان.جی.او در سوریه به نام "کلاه سفیدها" نیز قرار داشت (که در واقعیت یک گروه تروریستی دست ساز امپریالیست ها است) که از حمایت مالی "آژانس توسعه بین المللی" امریکا و دولت انگلیس برخوردار بوده و با گروه های شبه نظامی وابسته به القاعده فعالیت و همکاری نزدیک داشت.

Farabundo Marti National Liberation Front (FMLN) (۸)

Sandinista National Liberation Front (FSLN)

به نقل از: پیام فدائی ، ارگان چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۵۷ ، آذر ماه ۱۳۹۹

